

گرسنه‌ام، نان کو، گوشت کو، سایر ماکولات کو، پدر جان از گرسنگی مردم، مادر جان گرسنه گی مرا کشت، برادر جان يك لقمه نان بمن برسان، خواهر جان عمه جان خاله جان دوشب است نان در خواب می بینم، خدا یا تخت سلطنت را سرنگون کن یا امام رضا از بقیه انگوری که برای دشمنت گذاردی بدو ستانت برسان و آنها را راحت کن، با آسمان بلند بود (این شیوه غیر مرضیه آصف الدوله سرمشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدراعظم گرفته تا حاکم سولقان از احتکار فوایدی بردند که هر يك را در مقام خود ذکر میکنیم اللهم العن بنی امیه قاطبه) روز دیگر جمعیت فقراء و حزب رنجبر زیاده از روز سابق در صحن و چهار بست ازدحام نموده و هجوم آوردند بمدارس و عده از طلاب لشکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده بصحن رضوی آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید علاجی کنید راه چاره بجوئید تکلیف ما را معین کنید طلاب عموماً مقصود را به ایالت هر یضه کردند ایالت ابداء اعتنائی باین هیاهو نکرد و توجهی در باره متظلمین نفرمود چرا که مجرب بود این واقعه بروز بعد منجر شده پس از آنکه همه طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازار چون ستم زدگان دکان خود را بسته بحالت اجتماع بطرف خانه‌های علماء روانه شدند ملاهائیکه با حکومت مراد و کاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته با آنها همراه و بصحن مطهر و مسجد گوهر شاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لشکرانی حاج سید ابراهیم و سید عباس لشکرانی که سمت ریاست را بر آنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند فلذا پیغام دادند برای آصف الدوله که اگر قول میدهی که عمل نان و گوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت را آسوده و راحت نمایم و هر گاه قبول این مسئول را نمیکند که ما هم شما را بقوه جبری ملیه معزول میکنیم تا مردم از ظلم تو آسوده شوند آصف الدوله چندان اعتنائی بحرف آنها نکرد و بر پیغام آنان اثری مترتب ننمود جمعی از متعلقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به آصف الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم آقا متولی باشی خصوصیتی دارند و این تحریک طلاب را اوسبب است و الا رعیت هیچوقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد اگر چه آصف الدوله شخص زیرک و هوشیاری بود و امر بر خودش مشتبّه نبود لیکن برای آنکه بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریک متولی باشی جلوه دهد نه گرانی نان و گوشت لذا بمتولی باشی پیغام داد که چون مردم در صحن و بست جمع شده‌اند بر عهده شماست که آنها را متفرق نمائید مشارالیه در جواب اظهار داشت من اگر چه متولی باشی آستانه و داماد شامم اما از قوه من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم من نه توپ دارم و نه سرباز حکومت با شماست قوه نظام در دست شماست منم در واقع از اجزاء شما محسوب میشوم این چه تکلیف است که بمن میکنید اهالی از نان و گوشت و ظلم اجزاء حکومت تشکی دارند.

باری همینکه مردم دیدند آصف الدوله اعتنائی نمیکند و بعرض و تظلم رعیت گوش نمیدهد بکمر تبه بنقاره خانه حضرتی ریخته آلات نقاره را بیرون آورده مشغول زدن نقاره شدند چنان حرارتی در

مردم پدید آمد که طلاب هم معاونت میکردند از نقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورشی بزرگ میشد و از بلوای بزرگی خبر میداد لذا بر عده شورشیان افزوده گردید در ضمن این جمعیت بعضی هم میگفتند آصف الدوله بهمدستی حاج معاون التجار دخل نان را میبرد باید اول علاج معاون را کرد. باری مقدمه شورشیان که هموقت و همهجا اطفال بی خیال و مردمان بی حال و سادات ساده میباشند بطرف ارك روانه شدند معاون التجار هم از پیش تهیه دفاع را دیده و میدانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد لذا قبل از وقت جمعی از رعایا و نوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و از کاکری و سنی بودند در خانه خود حاضر نموده و هر يك از آنانرا يك قبضه تفنگ و رندل داده بهانه دفاع را دست آور نمود همینکه جمعیت شورشیان در واقع گروه متظلمین بنزد يك خانه او که در راه ارك واقع بود رسید و هجوم اطفال را بخانه خود معاینه دید امر بشلیک نمود آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب و طاقت ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون التجار را نداشته فرار بر فرار اختیار کرده رو بصحن مقدس آوردند وقتی که بدرب صحن گوهر شاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون التجار از سقف بازار و روزهها تیر میاندازند و بعضی مردم برای تحصن بجائی که از تیررس محفوظ بمانند بطرف بانك که در آن محل بود فرار نموده قزاقهایی که مستحفظ بانك بودند بحمايت اجزاء معاون التجار بر آمده از اطراف مردم بیچاره حمله ور گشتند مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی خبر دست از آنها بردارند لکن تفنگچی و قزاق ملاحظه احترام را نموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند باین جهت چند گلوله بدرصحن رسید و چند گلوله هم بگنبد منور زده شد عده از سادات و طلاب و غیرها هدف گلوله گردیدند خبر بحاکم رسید دیداگر این واقعه بفردا افتد کار در نهایت سختی خواهد بود آنوقت است که مردم با اسلحه و تهیه حاضر خواهند گردید و انتقام خود و مقتولین را خواهند کشید لذا مجدداً بتولی باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقا سید عباس و حاج سید ابراهیم را که در زمره علماء و سردسته طلاب میباشند احضار نمائید و آنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند بتولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و بیغام داد که اگر مطلبی و منظوری دارید بیائید که باهم گفتگو و قطع نمائیم.

باری با تهیه مقدمات و وسایل مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همینکه دیدند متولی باشی از حرفهای آصف الدوله برداشت سخن را مینماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخواسته خبر حرکت آنها که به آصف الدوله رسید برای متولی باشی بیغام داد که باید این دونفر سید را در آستانه توقیف کنید این خبر بقونسولخانه روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس یکنفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستاد که این دونفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی بآنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را بطرف قونسولخانه جلب نمود آصف الدوله يك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستاد که این دونفر سید باید در قونسولخانه محبوس و توقیف گردند قائم مقام جواب

داد که ما رعیت خود را بدون تقصیر نمیتوانیم توقیف نمائیم باید ایالت مطالب خود را رسماً بکار گذاری بنویسد و ارتقیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و بمن اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را درباره آنها بعمل آوریم پس از آن قراری که مرسوم است خواهم داد والا بدون جهت و بصرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام از آنها نخواهیم کرد.

چون آصف الدوله واقعه را موخش دید فوراً بتوسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه خانه دو نفر آقادات و خواهش نمود فردا شما در بلوا و جمعیت حاضر نشوید لذا حضرات در خانه خود خزیده متولی باشی هم از یک طرف بصحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را بستند که عبور و مرور از جای دیگر بشود باین طور و بقول باینکه نان و گوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و بتدایر شورش و بلوا را آرام نمودند.

این اخبار باین قسم بطهران رسید بلکه مشهور گردید بحکم آصف الدوله شلیک نمودند بگنبد منور رضوی و تایک اندازه باعث هیجان عامه گردید آقای طباطبائی در بالای منبر واقعه مشهد را عنوان و گریه زیادی نمود و بعضی شبنامه ها در این خصوص منتشر گردید.

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته شش صورت از آن برداشته از شش طریق فرستادند جوابی بتوسط معتمد الحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بریا کنند صماقرب نظامنامه عدلیه طبع و نشر خواهد گردید. آقایان دانستند که این جواب را خود اتایک نوشته است شاه بی اطلاع است و در فکر چاره بر آمدند.

باز از طرف مردم خطابه رسید به آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده در خانه های آقایان و مجامع عمومی دیده میشد خطابه دوّم که این ایام با آقایان رسید از این قرار است :

خطابه دوّم بعلماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. امروز بقرع برداختن و اصل مقصود را کنار انداختن و جزئیات فرعی را وجهه مقصود ساختن از طریق حزم و احتیاط دور است چرا که همچنانکه ملت کم کم دارد از خواب غفلت بیدار میشود و مردمان خورده خورده پی بحقوق خود میبرند که امروزه در هر ملت و دولتی که در روی زمین است از برای عموم رعیت و قاطبه افراد ملت حقوق معینه است که باید از طرف دولت ادای آن حقوق بشود و نیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است شخصی که باید در راه خدمت بملت و دولت بدان حقوق برسند و بدوستی و راستی و خدمتگذاری و جانفشانی بدرجات و امتیازات عالیّه نایل شوند و بهوای نفسانی و اغراض شخصی نمیتوانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قرار دهند و تایک اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد همچنین خائنان این دولت ابد مدت و نفس پرستان بیعروت که هنوز در مقام انسانیت قدمی نگذارند، و از آدمیت بوئی نشنیده مراتب را منوط بلباس و نشان و نفرو نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل.

وزینت ظاهری میدانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ما بیچارگانرا بالاستحقاق، اماء و عیید خود دانسته مال و جان مارا بر خود مباح می‌شمرند و می‌بردند و این نکته را نیز درک کرده‌اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود و این امر بزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت و دین نبوی در مملکت شایع گردد هر قدر بر ترفی ملت و آبادی مملکت افزوده شود از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی بهم نرساند و نیز در خاطر مبارک شاهانه القاء شبهات مینمایند که مستی مردمان بی سروپا بتخیالات واهی افتاده اسمی از انارشیست‌شنیده می‌خواهند تقلید از آنان بکنند بر ضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان جز هرزگی و شرارت چیزی نیست چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیه مفسدین را دستگیر و تبعید نمود تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه ننمایند ولی غافلند از اینکه این ترهات از برای همان دورهم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و بعرض نرسانیدن و خاطر مبارک ملوکانه را از حقیقت امر آگاه نساختن خوب است بعد از اینکه گریه اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و ناله یتیمان بی پدر که از شدت جوع با آسمان رسیده و گریه بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطراب کشیده و ندای تکبیر که از دلهای مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه و آدیناه و اوطناه از جگرهای بریان پیرو جوان وطنخواهان از قوی و ناتوان از چند کرور رعیت ایران برخیزد آنوقت چراغ کذب و دورویشان در پیش آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت جز ندامت حاصلی و غیر از و خاومت عاقبت سودی نخواهد دید پشت دست بردندان گزند و با اقدامات سیئه خود تأسف خورند نمونه روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره بدست اهل بیت خود بر آنها نازل فرمود مشاهده نموده (بالیتنی کنت تراباً) گویند و راه چاره و خلاصی بجویند.

خوب آقایان عظام اعلی حضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه که خدایش عمر دهد و بحق عصمت و آل عصمت بزودی رقع نقاها از وجود مسعودش نماید الحق امروزه از برای یکمشت رعیت بیچاره پدریست مهربان کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند همه وقت او امر مطاعه بر اجراء و امضاء دستخط مبارک شده و میشود شما آقایان هم که استدها و مطلبتان از دربار همایون همین است و سلسله طلب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست عیناً همان حکایت عتب و ازم و انگور است که تمام یک مقصود داریم و از یک مقصود و مقصد سخن میرانیم پس یک زبان فهم می‌خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد تا کارها آسان شده و مردم در راحت و امان باشند چه قدر پست فطرتی و دون‌همتی است که بیست کرور نفوس که اقلاً امروزه یک کرور بیدار شده دارای هوش و تمیز و چیز فہمی و نکته سنجی شده‌اند زبون و ذلیل چند تن معدود قلیل که واقعاً قابل اشاره حسیه نبوده و نیستند و نخواهند بود ترس و واهمه از چیست ناهیل (۱) سلطان رای شیخ علیخان درخور ملاحظه نیست در صورتیکه تمام طبقات مردم از رعیت و کاسب و عالم و طبقات نوکر

(۱) این عبارت از امثال سائره فارس است.

از سرباز و قزاق و سواره و پیاده دین دار و مسلمان و شاه دوست و ملت پرست و وطنخواه هستند جای حرف باقی نمیماند و اتفاقاً اگر به القاء شبهه و دسیسه مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق مایه چارگانرا که برادران و خواهران آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد میکشیم و سینه میزنیم و اولاد و عیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سیر کردن سینه و خریدن گلوله را بقیمت جان مضایقه نمائیم من که بایست بمیرم چه از گلوله دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت با کمال استقامت بدون اینکه در مقام ستیز و آویز یا جنگ و گریز کنیم سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و ننگ ملت و دین قروشی را بر خود هموار نمیکنیم اگر آنها زیر بار این مطلب بروند که بروی مثنی بی گناه عدلت خواه تبیح کنند که اسم بی شرفی و بی غیرتی در صفحه تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد (سروچانرا نتوان گفت که مقداری هست) والا چگونه میشود سرباز و سواریکه دعوی دین اسلام می نمایند و شب و روز در نماز و دعاست و چشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل اوست یا کسانیکه در راه اجراء قوائین دین مبین زحمت میکشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده اند طرف شوند و گلوله بر آنها زنند بچه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش چشم یسر و برادر و بر روی خواهر و اطفال در روی سینه مادر ریخته شود بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده اند که آلت دافعه از توب و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که بخانه مداخل نشوند و مال و نروت و شرف و دین ما را ببرند نه از برای ستیز با ملت داخله (انتهی) قریب بهمین مضمون شبنامه ها و خطابه های متعدده در خانه های آقایان انداخته میشود آقای طباطبائی مجدداً لایحه بمظفرالدین شاه نوشت که صورت آن از این قرار است :

عریضه آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان - بعرض اعلیحضرت اقدس شهرباری خلدالله سلطانه میرساند چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلا واسطه بخود من اظهار دارید باین جهت باین عرایض مصدع خاطر مبارک میشود این ایام طرق را بردها گویان سندنموده اند عرایض دعا گویانرا نمیگذارند بحضور مبارک مشرف شود با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم محض پیشرفت مقاصدشان دعا گویانرا بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارک را مشوش نموده اند تا اگر مقاصد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد .

پنجاهاوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) وحدیقه طاهره و امام زمان عجل الله فرجه قسم دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم صحت و بقای وجود مبارک را روز و شب از خداوند تعالی میخواهیم یادشاه رؤف مهربان بی طمع با گذشت را چرا نخواهیم راحت و آسایش ماها از دولت

اعلیحضرت است مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت چنین یادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم حاشا ماها طالب دنیا باشیم یا آخرت غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت بشرع منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالک خارجه هستند میدانیم ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم هتل حکم نمیکند که دعا گویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم نمیگذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند متصل عرض میکنند مملکت آباد و منظم و دور از خطر رعیت راحت و آسوده بدعا گوئی مشغول و قضیه ناگواری واقع نشده و نمیشود .

اعلیحضرت تا مملکت خراب رعیت پریشان و گداست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوه غضب و شهوتشان بهره میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت میکنند این عسارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده تمام مال رعیت بیچاره است این نروت همان فقرای بی مکناتند که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و نروت شدند با ارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته بتر کمانها و اراسته عشق آباد بقیمت گزاف فروختند ده هزار رعیت قوچانی از ظلم بخاک روس فرار کردند هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین بممالک خارجه هجرت کرده بحالی و فعله گی گذران میکنند و در ذلت و خواری میمیرند بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه باین مختصر عریضه ممکن نیست تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نمیگذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام جاره بر آید حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد البته اعلیحضرت راضی نمیشوند در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران بیاد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرت تا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن بناد عامه مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند

مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد خرابیها آباد خواهد شد خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران نمیتواند بکند وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه الحیوة خلقتند بسیار مغشوش و بد است بیشتر مردم از این دو محروم اند اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند بعضی خیرخواهان حاضر شدند افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب میگیرند نمیگذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سر باز که حافظ دولت و ملت اند بر اعلیحضرت مخفی است جزئی جیره و مواجب را هم بآنها نمیدهند بیشتر بعمله گی و فعله گی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غنغن نمودند همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی میمیرند برای دولت تقصی از این بالاتر تصور نمیشود .

در زاویه حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد شکرها بجا آوردیم و بشکرانه مرحمت چراغانی کرده جشن بزرگی گرفته شد بانتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز میگذرانیم اثری ظاهر نشد همه را بطرفه گذرانیده بلکه صریحاً میگویند اینکار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمیدانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرت تا - سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند اسیر استبداد يك نفر نمائید برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نبوشید مطلب زیاد است فعلاً بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه فرمائید و پیش از انقطاع راه چاره فرموده تا مملکت از دست نرفته و یکمشت رعیت بیچاره که بمنزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامر الاعلی مطاع

(محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

عریضه مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند احدی یافت نشد که آنرا برساند چه عین الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحمتی کشیده متقبل شد که بمعتمد الحرم برساند بلکه او بشاه بدهد چه بمعتمد الحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است بالجملة حاجی غفارخان عریضه را برد نزد بمعتمد الحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده اند که چون شما از سلسله جلیله سادات صحیح النسب میباشید

لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را بشاه برسانید معتمدالحرم نخست قدسی تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسرۀ فضول میخواستی بدهم سرت را ببرند تو را چه کار باین امور و این فضولها و جسارتها برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند حاج غفارخان گفت من دخیل هیچ کار نمیباشم و در این پاکت نمیدانم چه نوشته اند خیر است یا شرّ ربطی بمن ندارد من ازارادت کیشان آقای طباطبائی میباشم بعد از مدتی بمن فرمودند این پاکت را ببر و بده بجناب معتمدالحرم منهم اطاعت بجهتد و رئیس اسلام را نمودم چه اطاعت او امر او را فرض میدانم و بتکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم حالا هم هر چه بفرمائید بایشان عرض میکنم این را گفته و مراجعت کرد (بر خواننده تاریخ واضح باشد که در این تاریخ يك كلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتیم و اگر هم چیزی بنظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه بنظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کتب دینی نشریافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده اند حاضرند مثلاً نوشتیم معتمدالحرم گفت میخواستی بدهم سرت را ببرند از این قرار استشمام رایحه اغراق میآید ولی خواننده تاریخ اگر زمان قبل را بنظر آورد و یا آنکه حاج غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست گوئی است استفسار نماید هر آینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

در پنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که يك عده جماعتی را بقتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد معتمدالحرم که سهل است پست تر از او اگر اراده میکرد يك ایل و یا اهل يك ده را بکشتن بدهد هر آینه قادر بود در این مقام نگارنده يك تلگراف را استشهد میاورم دیگر خواننده میدانند آدم کشتن و مال رعیت را بغارت دادن کار يك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در اداره دولت يك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و بکشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید در این تاریخ زمان که سنه ۱۳۲۴ هجری است اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش تقسیم بسی کنیم یعنی صدر اعظم و شخص اول دولت را نمره يك بدیم و آخر فراش را که دیگر بعد از او صفر است نمره سی بدیم میرزا حسینخان صدیق الممالک آشتیانی نمره ۲۵ واقع میشود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شعاع السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت بفارس و يك سال حکومت دشتی دشتستان و بر ازجان با او بود پس از آنکه صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد شعاع السلطنه معزول و علاءالدوله بعنوان حکومت فارس روانه شیراز شد صدیق الممالک در حکومتش باقی بود علاءالدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق الممالک بعلاءالدوله مخایره فرمود جوابی که از طرف علاءالدوله مخایره شده است در این مقام درج میکنیم آنوقت خواننده تاریخ میدانند که پایه ظلم و ستم بچه حد است و حال آنکه امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه کمتر شده است صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذیسعادت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت افاضاته - تلگراف مبارک را در مسئله صدیق الممالک

در چند روز قبل زیارت نمود مشغول اصلاح کار او شده اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در اینجا آه و ناله دارند و دادخواهی مینمایند مردم با او خونی شده در صد تلف او بودند بیست و دو هزار تومان باقی او بود گفتم برود طهران حسابش را بدهد همین دو روزه حرکت خواهد کرد در انجام فرمایشات حاضر م.

(علاءالدوله)

حالا خواننده تاریخ خواهد دانست که چه میگذشته است بر اهالی زمان استبداد در صورتیکه نمره ۲۵ در یکسال حکومت هفتاد نفر رحمت بیچاره رنجبر را بکشد پس معتمد الحرم که نمره (۲۰) واقع است میتواند حاج غفار خان را سر ببرد و طوری هم نشود.

باری حاج غفار خان هنوز از در خارج نشده که او را برگردانیدند بیچاره رنگ از رویش پریده (آپساً من الحیوة عازماً علی الموت) در مقابل معتمد الحرم ایستاد و منتظر که آیا کدام یک از نوکرهایش با اعدام او مبادرت نماید معتمد الحرم گفت به آقای طباطبائی بگو من عریضة شما را بشاه میرسانم لیکن متوقع و منتظر جواب باشید اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم میفرستم و الا دیگر مطالبه جواب نمیکنم چه عین الدوله خدغن کرده است که عریض را مطلقاً بشاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید باین مضمون:

جناب آقا سید محمد مجتهد عریض شما را خواندیم سفارش باتابک میکنیم که مقاصد شما را انجام دهد لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و بدعا گوئی مشغول باشید البته اشرار و الواد را بموعظه و نصیحت ساکت نمائید هیجان وقتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد.

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابک بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاع نیست لذا در مقام چاره برآمدند.

عین الدوله هر يك از ارباب حل و عقد را دیده که اسبابی فراهم آورند آقایان را علناً و بحالت اجماع ببرند بخانه او چند مجلس در این باب منعقد گردید تا آنکه يك روز در خانه آقای بهبهانی مجلسی تشکیل یافت آقای بهبهانی فرمود من چنین صلاح میدانم که بحالت اجماع برویم بخانه عین الدوله و از او جداً مطالبه عدالتخانه را بنمائیم امر از دوشق خارج نیست یا قبول میکند و عدالتخانه را برپا میکند و یا نکول و جواب میدهد اگر قبول کرد فيها المطلوب و الا باز میرویم بزایوه مقدسه اکثر از حضار رأی آقا را پسندیده نزدیک بود بهمین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامه عدالتخانه میباشم شما دیگر حتی و ایرادی بر او ندارید و این لا اقل دو سال وقت لازم دارد چه اولاً ترجمه قانون عثمانی و بامضاء علماء و دانایان رسانیدن کاریست مشکل و ثانیاً چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند میکنند (الیوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ میباشم پنج سال یا

کمتر از آن وقت فرمایش آقا زاده طباطبائی میگردد با آنکه خونها برای این کلمه ریخت و خسارات براهل ایران وارد آمده هنوز عدالتخانه بوجود نیامده است یعنی مردم ثمره عدالت را ندیده اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است) و اگر شق دیگر را بگیریم که نکول کرد آنوقت برگردید بحالت اولیه بر فرض که شما در مقابل او ایستادگی کردید آخرش مثل امروز خواهد شد آقای بهبهانی گفت اگر قبول کرد و گفت دو سال وقت لازم دارد آنوقت سند و نوشته از او میگیریم که پس از انقضای موعده بوعده وفا کند آقا زاده طباطبائی فرموده بر فرض سند و نوشته داد عمل بنوشته خود نمیکنند سند عین الدوله معتبر تر از دستخط شاه نیست که سه ماه قبل دستخط بشما دادند و امروز اجراء نمیدارند و به طفره میگذرانند همین قدری که امروز میاورد در عدم اجراء دستخط شاه آنروز هم در مقام سند و نوشته خود میاورد دیگر آنکه شاید عین الدوله در دو سال دیگر بر این مستند صدارت متمکن نیاشد و کسی دیگر صدراعظم باشد البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی بمن ندارد چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایرانست آقای بهبهانی فرمود پس لاری لمن لا یطاع من دیگر حرفی ندارم آنچه صلاح میدانید عمل کنید آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت خوب است تفأل بکلام الله و استخاره بقرآن کنیم رأی او را پسندیده قرآن آوردند آقای طباطبائی گرفته و تفأل بقرآن زده این آیه مبارکه در اول صفحه آمد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ أَنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ .

یعنی ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید القاء میکنید و میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبه در حالتی که کافرند و تصدیق نکرده اند یا آنچه آمده است بشما از سخن درست و راست و کار درست و در حالتی که بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و شمارا نیز بسبب آنکه میگردید بخدا اینکه پروردگار شماست یعنی ایشان بسبب ایمان شما شما را از دیار خود بیرون میکنند پس ایشانرا دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه بایشان میفرستید بسبب دوستی و من دانایم از شما آنچه پنهان میکنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است بایشان از شما پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را .

ان یتقواکم یکنوا لکم اعداء ویبسطوا الیکم ایدیهم و السنتکم بالسوء و وودوا لوتکفرون یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما قادر شوند و ظفر بایند میباشند مر شما را دشمنان و بگشایند بسوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را بیدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما

کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما باین طریق است پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما .

مناسبت این آیه مبارکه با حال حالیه آقایان و مرادوت مخفیانه با عین الدوله بحدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است .

اشخاصیکه معاصر ما میباشند میدانند چه مینویسم بالجمله حضرات آقایان از رفتن بمنزل عین الدوله بحالت اجماع و آشکار منصرف شدند ولی اکثر از اجزاء مرادوه مخفیانه داشتند آقای بهبهانی نیز یکشب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید لیکن عین الدوله در ترویج از موافقین خود کوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنانرا بخوبی میپذیرفت در این ایام واقعه پسرهای منتخب الممالک اتفاق افتاد که مختصر آن از این قرار است که منتخب الممالک مازندرانی با حاج شیخ فضل الله سمت خویشاوندی را داشت يك روز شیخ مزبور بغیال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب الممالک از عین الدوله خواش نماید لذا آن دو پسر را که قابل اشاره حسی بودند با خود برد نزد عین الدوله چون ملاحظت و صحبت آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس نمود تمنای شیخ را بخوبی تلقی نمود و آن دو پسر را در عداد پیشخدمتهای خود داخل نمود پس از مراجعت شیخ امیر بهادر وزیر دربار بر عین الدوله وارد گردید عین الدوله باو گفت برقیقت امین السلطان بتوس آن کسیکه تو دولت را از او میترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفاء دادی امروز از برای من اینگونه خدمات را مینماید (سابقاً) شغل جاکشی در ایران از اقباح اعمال و اشغال بود و آن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان) .

از این قرار معلوم میشود صدر اعظم ایران چندان عقیده بشیخ نداشت مجملآ پسرهای منتخب الممالک در آنروز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند شب را که بخانه خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شد که در آن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل باین شغل بودند متغیر گردید روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرار کرد عین الدوله پس از اطلاع بر فرار آنها بگمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال ترضیح او را داشته لذا در فکر تلافی بود و حال آنکه اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود بر نیامد و اگر پسرش شمس الملک را برده بودند این اندازه محزون نمیشد و نیز این فرار منتخب الممالک و اظهار غیرتش برای جنبه ایلیائی اوست والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت مندی را داشت بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت میشد و یا حاکم کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد چه هر کس دیگر این خدمت را برای صدر اعظم ایران مینمود نیز حکومت يك مملکتی را باو میدادند چنانچه برای امین السلطان هر کس يك زن و یا جوان امردی بردی حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی باری خیال انتقام در کله صدر اعظم ایران بود تا آنکه در يك روز حاج ملاحسین شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد بر عین الدوله در حالتیکه صدر اعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانهها

خلوت داشت حجاب و خدام در مقام منع مشارایه بر آمدند که ورود بر حضرت والا غدغن است آخوند لوس شده و اعتنائی باین منع نکرده و بر عین الدوله وارد شد حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت فلذا حکم داد او را بایشت گردنی و کتک مفصلی خارج نمودند لیکن چون دید یک نفر از دوستانش کم و بر عده مخالفینش افزوده خواهد گردید لذا در مقام عذرخواهی بر آمد پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج شیخ فضل الله علی الظاهر صلح نمود یعنی حکومت بیرجنس و قایمات را داد بشوکت الملک که واسطه او حاج شیخ فضل الله بود و ضمناً سی هزار تومان بکیسه شیخ و اجزای او داخل گردید .

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزاده شجاع السلطنه پسر شاه بر آمد و مدتی او را بتغیر ولایتعهد نوید داد .

آقایان حجج اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سر بولک منبر رفت موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید مردم باز بخیال بلوا و شورش بلباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است عین الدوله در پشت دروازه شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سر باز و سوار بریزند بشهر و اموال مردم را غارت کنند در یک شب و شبانه آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود از گوشه و کنار می شنوم که میگویند ملاها خیال جهاد دارند این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی ما حقوق خود را بتوسط قرآن و دعا مطالبه میکنیم پادشاه ما مسلمانست با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست ولیکن از شما مردم طهران خواهش واستدعا میکنیم چندی صبر و تأمل کنید تا مایک دفعه دیگر هر یضه بشاه عرض کنیم و اتمام حجت نمائیم بلکه مظلومیت خود را باهل عالم برسائیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم قرآن را از بغل در آورد و قسم یاد فرمود که ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد حاضریم که خود و اولاد خود را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد آرام نخواهیم نشست مقصود من و آقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم بتاراج نرود مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت تعالی صحیح و مطاع است احدی نسبت بد و سوء ظنی بساحت مقدست نداده مقصود ما این است که چنانکه ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و مطیعیم آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان درمانیست و قوه تحمل ظلم را نداریم .

این مختصر موعظه آقای طباطبائی هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود عین الدوله دید که اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از

(۱) - این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعمال نموده مذکور .

صد تومان بایک عبا بر ایم فرستاد عبا را قبول کرده و صد تومان را باو رد نمود .

شب گذشته میدیدند او را مأخوذ و بنظمیه میبردند و این حکم درباره همه کس مجری بود هر کس را که میدیدند چه از ارباب صایم و چه از تجار و چه از کسبه میگرفتند در اوایل بحدی این غدغن سخت شد که اجزاء نظمیه منتظر ساعت سه نمیشدند و در ساعت دوازده شب گذشته شروع بگرفتن میشد تا ساعت سه دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید مراوده شبانه ممنوع شد يك عده از سوار و شب گرد در کوچه و بازار و خیابان گردش میکردند در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان پخانه های خود مراجعت مینمودند گرفته و با اداره نظمیه بردند صبح آنشب اعظم السلطنه وزیر نظمیه (سابق بر این وزارت اختصاص بوزراء هشت گانه نداشت هر يك از رؤساء ادارات را وزیر میگفتند) آنانرا احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید بیچاره ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است در ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود لکن ما را در ساعت دوازده شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند وزیر نظمیه جواب داد دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور را کشیده فلذا مرخصید هر جا میخواستید بروید کسی را با شما کاری نیست مأخوذین اظهار داشتند وقتی که ما را مأخوذ داشتند کیسه و بغل ما را خالی کردند ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند بفرمائید آنها را بمارد نمایند اعظم السلطنه وزیر نظمیه متغیر شده گفت حالا نو کردیون را متهم مینمائید رو کرد با اجزاء نظمیه و گفت این اشرار را گرفته میرید بمحبس در زندان بمانند بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت و گرفتن يك تومان جریمه . این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که میگرفتند علی الرسم يك تومان و دهشاهی از او میگرفتند که يك تومان برای رئیس نظمیه و دهشاهی برای خود گیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه میداشتند اگر تعارفات معتدبه بآن گیرنده میداد بعلاوه مرسومی که او را رها میکردند والا تا صبح او را نگاه داشته و در روز علی الرسم والحکم همان يك تومان و دهشاهی را از او میگرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه او را خوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف میشد و لا اقل در محبس تنگ و تاریک با آن وضع زندان بسر میبرد .

زندان

زندان عبارتست از اطاق تاریک مرطوبی کتیف که در آن جز گنده برای یا و زنجیر برای کردن و شش و کیک و شبش و صام برای اذیت دیگر هیچ پیدا نمیشود در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیرنان خشک بهر يك میدهند آب خیلی بندرت و کم میدهند بملاحظه آنکه زیاد محتاج به ادرار نگردد در او اخر زمان ناصرالدین شاه يك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارتست از درست کردن گلوشور غلیان و افراز ورشته شتر و قاطر که هر يك نفر میتواند در بیست و چهار ساعت کاری بکند که صد دینار عایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم درباره زندانیها میکردند .

بهر جهت روزی يك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی بهر يك میرسانیدند و این عمل خیر

هنوز در زندان جاریست اگر زندانبان با انصاف باشد. باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود و شاید یکنفر که استطاعت داشت و بعلاوه یک تومان و دهشاهی که تعارف میداد و خود را مستخلص مینمود در کوچه دیگر گرفتار دست دیگر میشد و کراراً اتفاق افتاد که یکنفر گیر چند نفر میافتاد از آنجمله خود نگارنده در یک شب به سه دسته برخورد و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان بدو دسته و پانزده قران هم بیک نفر دادم که همراه آمد و درب خانه گرفت و در بین راه بچند نفر سوار شب کرد برخورد و ولی همان پلیس که همراه بود گفت من مأمورم که این شخص محترم را بخانه اش برسانم و اگر پول همراه بود و پلیس پول را گرفته بود البته این دسته سوار را مرا مأخوذ میداشتند و یا مرسوم می را میگرفتند. باری کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طیب میرفت او را میگرفتند و شاید تا صبح صریض مرده بود بدون دوا و طیب و یا اگر زنی را درد نخاض و زائیدن میگرفت و بی قابله میگرفتند تا صبح زن و طفل تلف میشدند بسیاری از مرضی و عده از زندهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین الدوله شدند کار بجائی کشید که در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانه خود خارج نمیشد مساجد تعطیل دکان زود بسته میشد باین جهت دخل اجزای نظمی کم شد تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود باین طور که چون در طهران تعیش مردم از آب جاریست و آب هم کمیاب و عزیز الوجود لذا در شب آبرای می انداختند بخانه های مردم مردم هم یا برای جلب آب و یا برای بستن راه آب که بخانه ها خرابی وارد نیاید از خانه خود بیرون می آمدند و فوراً گرفتار میشدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند.

یک شب بنده نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش بخیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که در یک شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب یکدفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را بطرف من دراز کرد نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت و فراری نیست ایستاده ام تا بیائی و در جای خود ایستادم آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگر چه قزاق و نو کردولتی ولی با اینکه از اجزای انجمن مخفی میباشی خوب بود این شغل پست را مقبل نمیشدی جواب داد این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم برفقای خود چنانچه الان بشما خدمت میکنم گفتم چه خدمت گفت امشب مأمور شدیم مجدداً اسلام کرمانی را مأخوذ داریم (۱) اگر چه مجدداً اسلام از اجرای انجمن مخفی نیست ولی از قراری

(۱) مجدداً اسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن اسمش شیخ احمد است پسر آقا یوسف از خانواده خاندانقلی بیک افشار ارومیه که بدست نادر شاه کشته شد در کرمان املاک بسیار داشت که پس از قتل خاندانقلی بیک خالصه دولتی گردید مدرسه خاندانقلی بیک امروز از مدارس معتبره کرمان است مجدداً اسلام در حدود ۱۲۹۰ هجری متولد گردید مقدمات را در کرمان بخوبی تحصیل نموده در سنه ۱۳۰۹ به اصفهان سفر کرد و پس از چند سال توقف مراجعت نمود بکرمان و زمانی اندک در کرمان توقف نموده پس از تأهل باز مهاجرت نمود باصفهان و در آنجا مشغول تحصیل بود و گاه گاهی در وکالت دارالشرع وارد میشد تا در سال ۱۳۲۲ بحکم ظل السلطان از اصفهان مبعود منفی گردید و بطهران آمد در اوایل ورودش منشی بقیه حاشیه در صفحه بعد

که معلوم است نسبتی بانجمن دارد باین جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را بشما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم نگارنده گفت مجدداً اسلام از اعضای رسمی انجمن نیست ولی من او را دعوت کردم و قبول دعوت هم کرده است خوب گردید که مرا مطلع نمودید گفت اما شما نباید مطلب را بصراحه و آشکار بجدال اسلام بگوئید چه مشارالیه با دیر حضور (قوام السلطنه) (حالیه) دوست است فوراً مطلب را باو میگوید بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده ایم ولی بطور کنایه و اشاره فردا او را با خبر کنید که تهیه خود را به بیند و شب را درجائی مخفی گردد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در اداره روزنامه ادب و پس از مدتی مدیر روزنامه ادب گردید در سال ۱۳۲۳ بجهانی که در تاریخ مذکور است بکلانش فرستادند در سال ۱۳۲۴ مراجعت نمود بطهران در زمان استبداد صغیر مردود الطرفین بود تا آنکه در سنه ۱۳۲۶ سفری باصفهان کرد و در محال بختیاری کارها کرد زمان مراجعتش بطهران که بر حسب احضار سعدالدوله وزیر امور خارجه بود مقارن گردید با فتح طهران و مقهور شدن محمدعلی میرزا در ماه شعبان ۱۳۲۷ بحکم هیئت مدیره او را گرفته در باغ شاه با مقصرین پلتیکی محبوس گردید در ماه مبارک همان سال استنطاق مختصری از او شد و حکم پنجسال حبس در کلات در باره اش صادر گردید پس از تبدیل حکم مجازات او بواسطه یاره امور پلتیکی به تبعید ابدی از طهران و توقف در هر مکانی که بخواهد جز در طهران در ماه شوال سال ۱۳۲۷ بطرف کرمان حرکت کرد پس از چندی توقف در یزد الیوم که ماه رجب ۱۳۲۹ مییاشد در کرمان مشغول امور عیشیه خود مییاشد.

مجدداً اسلام در روزنامه ادب و روزنامه ندای وطن و روزنامه محاکمات و روزنامه کاشگول و روزنامه الجمال خدمات بزرگ بشروطیت کرد اگر چه او را بحسب ظاهر مقصر کردند ولی اگر بنظر دقت و انصاف در حالات مجدداً اسلام تأمل شود چندان گناهی نداشت چه دو تقصیر بر او وارد آوردند اولاً رفتن باصفهان و مأموریت از طرف محمدعلی میرزا برای انداختن نفاق بین بختیاری دوم آنکه راپورت نویس روسها بود اما تقصیر اولی او اولاً آنکه چهار نفر باین مأموریت از طهران خارج و باصفهان وارد شدند یکی میرزا ابراهیم خان که امروز در عداد و کلاء مجلس است دیگر شاهزاده محمدجعفر میرزا که امروز در یکی از ادارات دولتی است دیگر صدرالانام که امروز بانهایت عزت و احترام در طهران زندگی میکند چه شد که از بین این چهار نفر که بیک عزم و بیک خیال و بیک مقصود باصفهان رفتند فقط همان مجدداً اسلام مقصر گردید تا آنکه پس از ورود این چهار نفر به اصفهان هر چهار نفر را استنطاق نمودند هر یک در جواب گفتند ما برای خدمت بملت آمدیم چون در بین راه مانع داشتیم فلذا به امیربهدار گفتیم که میرویم برای شما خدمت کنیم و بول هم از امیربهدار گرفتیم و ظاهر گردید که قصد بدی نداشتند.

و اما تقصیر دیگر آنکه مجدداً اسلام نه وکیل بود و نه وزیر و نه مأمور دولت این کاری که بر او عیب گرفتند بهر کس رجوع میکردند بانهایت افتخار میپذیرفت و انگهی خبرنگاری روزنامه نویس چندان اهمیتی نداشت چه همان اخباری که در روزنامه مینوشت و بتمام عالم میداد بیک روز قبل از انتشار بدیگری میداد دیگر آنکه مجدداً اسلام خبرنگاری یکی از روزنامه نگاران روسی بود نه دولت روس و خبرنگار جراید خارجه امروز در مجلس بملت هم خدمت میکند مجلاً حالات تاریخیه مجدداً اسلام در تاریخ مسطور است و در هر محلی آنچه کرده است نوشته ایم در آینده اشخاصیکه باعث گرفتاری مجدداً اسلام شدند با علت گرفتاری او خواهد آمد انشاء الله.

پس از خدا حافظی روانه گردید و رفت نگارنده هم آمدم بخانه روز بعد که جمعه (۲۳) ربیع الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی بعنوان مهمانی تشکیلی یافت پس از مذاکرات لازمه مجدداً اسلام کرمانی وارد شد باو گفتیم این روزها خطری بزرگ متوجه شماست شبها بخانه نمائید یا بیاید منزل نگارنده و یا جائیکه مطمئن باشید در جواب گفت خودم اطلاع دارم و تا یک اندازه در مقام علاج میباشم و شبها هم در خانه نمیانم.

قبل از آمدن مجدداً اسلام یک مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایده تاریخی نیست و آن از این قرار است .

در روز جمعه شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۴ در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی بمرکز انجمن رسیده است که روز قبل در خانه جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده اند مذاکرات مکتوم و مخفی است و اردین با آنجا آقامیرزا محمد گلپایگانی و صدرالعلماء شیرازی - و نوق الدوله - آقا سید محمد رضا شیرازی - آقا میرزا سید علی شیرازی و یک ساعت بغروب مانده آقا میرزا آقا اصفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده اند چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسه سپهسالار جدید در اطاق آقا سید برهان انجمن کنند ذوالریاستین و سایر مؤسسين انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سید برهان گرد آمده صورت راپورت سابق قرائت شد .

جناب ذوالریاستین اظهار داشت ورود آقا میرزا آقا اصفهانی مربوط بمطلب نیست چه او برای ملاقات آقا سید محمد رضا آمده بود اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم ولیکن برای تحقیق همین امروزت رسیدن بانجمن گذشت تا آنکه در شب خبر رسید که انجمن فوق العاده در امروزتشکیل خواهد شد اینک حاضریم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است .

تکفیر آقای بهبهانی مظفر الدین شاه را

این چند روزه يك امر غیر مترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا از سوء اتفاق است و یا از سیاست درباریان خدا کند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن دوستان بهدر رفته است بلکه يك احداث نفاقی بد بین مسلمین که ضررش راجع باسلام خواهد بود شده است .

باندازه جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است يك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است هر گاه یکی از امراء اسلام و ادار کند جمعی از ارامنه را بقتل خلیفه مسلمین و یا آنکه همراهی کند از کفاری که اقدام بقتل سلطان اسلام کردداند و سناه دهد بچنین اشخاصی حکم اوچه خواهد بود .

آقای بهبهانی نوشته اند که چنین شخصی کافر و مهدور الدم است . حالا این حکم بدست سفیر

عثمانی رسیده و آنرا سند قرارداد و بهانه کرده است که مظفرالدین شاه اعانت کرده است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده‌اند و بمقاد این حکم مظفرالدین شاه کافر و واجب‌القتل است.

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید عاجی کرد حالا چند احتمال میدهم یکی آنکه این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن بتحریرک حاج شیخ فضل‌الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده‌اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برتجانند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و سایر آقایان راضی‌کنند. یکی آنکه شاید میخواهند باین بهانه القاء عداوتی میانه ملت اسلام و ارامنه ایران اندازند تا اینکه رفته‌رفته این فتنه بزرگ شود و یک خونریزی میانه ارامنه و مسلمین راه اندازند چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است یا اینکه سفیر عثمانی میخواهد این مطلب را بهانه کند و از باب عالی بخواهد که بر عده اردوی سرحدی بیفزاید علی‌احمال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سید برهان گفت باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم اگر بی‌اهل باشد و چنین استفتائی نشده باشد و همچو جواب هم نوشته نشده باشد خوشا بحال ما بر فرض که این مطلب را بسمع اعلیحضرت مظفرالدین شاه رسانیده باشند ما میتوانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند آنوقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری باقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و بطرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید ایکن اگر چنین حکمی صادر شده باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد.

فیلسوف گفت این عباسعلیخان شوکت از قراری که میگویند خیلی جوان بدقلب بدذاتی است گویا این جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد (شرح بدرفتاری و سوء سلوک این جوان را نسبت بمتحصنین سفارتخانه عثمانی را در موقع خود شرح خواهیم داد).

ادیب بهبهانی با کمال تحیر گفت من گمان نمیکنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد بر فرض که چنین استفتائی شده باشد استفتاء که حکم قطعی در ماده شخص معینی نخواهد شد ذوالریاستین گفت من نمیگویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمیگویم این استفتاء است یا حکم کاری باین ندارم که عامداً صادر شده یا نشده من میگویم اشاعه این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهد شد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت بهدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین شاه چنین جلوه میدهند که اینها همه نتیجه حلم و بردباری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم بکفر شما نمیگردند و حکم بقتل شما نمیدادند فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و باینگونه حرفها قلب شاه را از ملت میرتجانند

و حقوق ملت بیچاره بعد از همه این زحمات ضایع و بایمال خواهد شد دیگر نتایج و خیمه آتیه چه بشود و چه پیش آید خدا داناست بالاخره قرار شد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این شایبه را بایشان بگویم و آقایان هم هر کدام کاری را متقبل گردیدند .

باین جهت روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که در خانه جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هر يك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهار کردند از آنجمله نگارنده وقایع را گفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند که مجمل و مختصر مطلب را در طی يك مسئله تاریخی در این مقام ذکر میکنیم آنوقت شروع برشته تاریخ خود که گرفتاری آقا میرزا آقا اصفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقا میرزا حسن مدیر رشديه است مینمایم و چون این واقعه مربوط به آرامنه است فلذا مختصری هم از تاریخ آرامنه را در این مقام ذکر کرده از خواننده تاریخ معذرت میخواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنا بر آنچه در دائرة المعارف نوشته است قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد که سیصد نفر از اولاد ونوه (یافث بن نوح) از بابل بطرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بنا کردند موسوم به (هایکا عمار) یعنی شهر (هایک) که رئیس آن جماعت بود بعضی گویند اصل این طایفه از کلدانیین است ابن خلدون گوید جد آنها (قموئیل) پسر (ناحور) برادر حضرت ابراهیم است در اول معروف به (هایکانیین) بودند پس منسوب به ارمن گردیدند چه یکی از ملوک بزرگ این طایفه بعد از (هایک) آرام بوده است بعضی گویند ارمنی منسوب است به (ارمیناک) پسر (هایک) بهر جهت مملکت ارمن بچهار دولت بزرگ منقسم میگردد اول دولت (هیکاطاض) منسوب به (هایک) اول مؤسس دولت ارمن . دوم دولت (ارشا کونین) منسوب به (ارشاک برئی) که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت (باکرادونین) منسوب به (قاشودبا کرادونی) اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت (روینین) منسوب بروین کبیر اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله . پس از انقراض واضحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعضی امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند اما تشکیل دولت اول پس از آنکه (هایک) لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرود ها بود و خلق را پیرستش خود مجبور مینمود جنگ کرد و بر نمرود غالب آمده در سنه ۳۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسی و قوانین اساسیه و تعمیر کرد عمارات بسیار را و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و نجاه و نه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیهها و امراء که پس از انقراض دولت هر يك بقهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند . بالجمله پس از آنکه هایک در سنه ۲۰۲۶ درگذشت پسرش ارمیناک که ولیعهد او بود بجای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت باخود برداشت و بطرف شمال ارمنیه رفت و (ارکاس) را مقر و

مکان خود قرار داد پس جمعیت خانواده پدری او بسیار شدند و به طایفه منقسم گردیدند از این قرار (مناافلسیون) (خوریون) (باطیون یا بظنویو کیون) ارمیناک ۴۶ سال سلطنت کرد. و ارمایوس پسر او در سنه ۱۹۸۰ قبل از میلاد بجای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد پس از آن (اماسیوس) در سال ۱۹۴۰ و بعد از ۳۲ سال سلطنت پسرش کینام در سنه ۱۹۰۸ بجای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد پس پسرش (حارموس) بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنه ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعد از آن پسرش (آرام) در سنه ۱۸۲۲ قبل از میلاد بجای پدر نشست و در این مدت که از سنه ۲۰۲۶ تا سنه ۱۸۲۲ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته اند الا آنکه بواسطه تمییز سلاطین و راحت طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستانرا متصرف شدند تا آنکه آرام از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده و شهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنام موسوم به (مازاکا) که بعد معروف به میساریه کبادوکیه گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت پس از ۵۸ سال سلطنت در گذشت و پسرش (قارا اوارا) در سنه ۱۷۶۹ قبل از میلاد بجای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکه سریان مسمی (بشیرانه سیمیرامیس) به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستانرا بشوهری خود اختیار کند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ مابین آنها در گرفت پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت بتصرف ملکه سریان درآمد و پسر پادشاه را که مسمی به (کارطوس) بود پادشاه ارمن قرار داد و شهری هم بنا کرد موسوم به (شمیراما کرد) که بعد ها موسوم به (قتان اووان) گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالک سریان درآمد تا آنکه (نینوس) پسر شمیرانه ملکه مادرش و کارطوس قارطوس را کشت و مملکت را گرفت پس از مدتی (قانو شاقثان) پسر (کارطوس) ظاهر شد (نینوس) او را بر قسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بر بست و این کار جزیه در سنه ۱۷۲۵ بود و قانو شاقثان بتدبیر و حسن خلق سلوک و رفتار مینمود تا آنکه مملکت ارمنیه را بتمامه متصرف گردید پس از آنکه شصت و سه سال سلطنت مطلقه مقتدره کرد وفات نمود چون بلا عقب بود (بارد) یا (باردبد) که از نسل هایک بود در سنه ۱۶۶۲ قبل از میلاد بجای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند.

ارباک در سنه ۱۶۱۲ - ظافان در سنه ۱۵۶۸ - بارناک اول در سنه ۱۵۳۱ - سور در سنه ۱۴۷۸ - هافاناک در سنه ۱۴۳۳ - فاشداد در سنه ۱۴۰۳ - هایکاک اول در سنه ۱۳۸۱ - فامبک اول در سنه ۱۳۶۳ - ارناک در سنه ۱۳۴۹ - شافارش اول در سنه ۱۳۳۲ - نواریر در سنه ۱۳۲۶ - فسدام در سنه ۱۳۰۲ - کار در سنه ۱۲۸۵ - کوراک در سنه ۱۲۸۵ - هراند اول در سنه ۱۲۶۷ - انبک در سنه ۱۲۴۲ - کلک در سنه ۱۲۲۷ - هورو در سنه ۱۱۹۷ - ظارما بر در سنه ۱۱۹۴ - شافارش ثانی در سنه ۱۱۱۸ - برج اول در سنه ۱۱۳۷ - اربون در سنه ۱۱۰۲ - برج ثانی در سنه ۱۰۷۵ - باظوک در سنه ۱۰۳۵ - هره در سنه ۹۸۵ - هرماک در سنه ۹۱۰ - کایاک در سنه ۸۸۳ - بارنافاس اول در سنه ۸۳۸ - بارناک ثانی در سنه ۸۰۵ - اسکاورطی در سنه ۷۶۵ - بارویر در سنه ۷۴۸ - هیراجیا در سنه ۷۰۰ - بارنافاس ثانی در سنه ۶۷۸ - باجو بیچ در سنه ۶۶۵ قبل از

میلاد - کورناک ۶۳۰ قبل از میلاد - بافوس ۶۲۲ - هایپاک ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد - بر فانت اول ۵۶۹ قبل از میلاد - دیکرانس اول ۵۶۵ - فاهاکن ۵۲۰ - ارافان ۴۹۳ - نیر سیح ۴۷۵ - طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد - ارموک ۳۹۴ - بایکام ۳۸۵ - فشان ۳۷۱ قبل از میلاد - فتاحه ۳۵۱ قبل از میلاد.

والیهای پیش از ارشا کونیین از این فرار است ،

میخران در سنه ۳۳۵ قبل از میلاد - نیویولومبوس ۳۱۹ - ارضافارط ۳۱۷ - هراندیم کایظاک ۲۸۴ - ارضافاس ۲۳۹ - ارضاشاس ۱۸۹ - ارضافاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .
در زمان دیکرانوس اول بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد که در جنگ ارمن بادیلیم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنگ ایران با پادشاه بابل از طرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن باقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید که در این وقت ارمن ملوک الطوائف و دولت آنها منقرض گردید .

دولت ارشا کونیین

در سنه ۱۴۹ قبل از میلاد در حالتیکه ارمنیه در تحت نفوذ سلفکیان بود اگر هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت میکرد ولی باج و خراج را با اسم سلفکیان میگرفت تا آنکه آرشاک اوز سلطنت یافت و بطریق مداهنه و حصافت عقل رفتار کرد در سنه ۱۴۹ پسراو آرشاک ثانی سلطنت یافت و ممالک ارمن را استرداد نمود برادر خود قانگارشاگ را پادشاه کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند پس از او آرشاک ثالث در سنه ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و قوانین عدل و داد را برقرار نمود پس پسرش ارضاشیش را در سنه ۱۱۴ جانشین خود قرارداد و در گذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بیحد و اندازه بهم رسانید فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمه مملکت او گردید در مدت بیست و پنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا اینکه او را کشتند پسرش (دیکرانوس ثانی) در سنه ۸۹ قبل از میلاد سلطنت یافت مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بنا شد (نصبیین) را پایتخت خویش قرارداد تا آنکه بعد از ۵۴ سال سلطنت در گذشت و پسرش ارضافاسط اول در سنه ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید بحدی که جزیه بدولت رومان میدادند و باج و خراج بدولت ایران در سنه ۳۰ قبل از میلاد ارشام پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست و هفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هر یک در حصه خود تا آنکه در زمان خدیفه سوه عثمان بن عقان لشکر عرب بر ارمنستان تاخت آورده رئیس لشکر سلمان بن ربیع باهلی با امر و ابدا بن عقبه ارمنستان را فتح نمود و فرمانروایان عجم را از آنجا بیرون کرد و از یک طرف هم دولت یونان بعضی شهرهای آنرا تصرف نمود و آنرا

ذلیل و خوار کردند تا آنکه دولت (با کرادونین) شروع شد و بواسطه اختلاف مسلمین و یونان و بعضی امراء عجم ارامنه باهم متحد شده قاشود اول در سنه ۸۵۹ بعد از میلاد بر تخت سلطنت نشست و هیچگاه پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت کردند.

تا زمان غلبه اسکندر بر ایران هم وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود پس از اسکندر مدتی که ایران ملوک الطوائف بود ارمنستان مستقل گردید ولیکن باز در تحت حمایت ایران بودند تا آنکه در زمان غلبه عرب که بکلی مغلوب عرب بودند.

در زمان حجاج بن یوسف هم صدمات بسیار بر ارامنه وارد آمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آنکه در زمان سلاطین سلجوقیه که سنه ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیک ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملک شاه سلجوقی شیرازه سلطنت و ملیت ارامنه از هم گسیخت.

دولت روپنین

در سنه ۱۰۸۰ بعد از میلاد تشکیل سلطنت روپنین در ارمنستان شد روپن اول در سنه ۱۰۸۰ بتخت سلطنت نشست بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی کردند پنج نفر هم از نوسینیانیون بر ارمینیه سلطنت کردند تا آنکه در سنه ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارامنه از روی زمین منقطع گردید چه در این تاریخ از طرف مصریها لشکری به ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فرو گذاری نکردند بلدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد.

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران در باب ارمنستان نزاعی واقع شد چه سلطان محمد از ارامنه حمایت میکرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر با سلطان محمد مخالف بود تا آنکه شاه عباس لشکری جرار بطرف ارمن سوق نمود و باقی مانده ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را با سیری آورد و در نزدیکی اصفهان قریه موسوم بجلفا برای آنها عطا فرمود بقیه السیف با طرف عالم پراکنده گردیدند عده بسیاری بطرف عثمانی فرار کرده و متحصن بعثمانیها گردیده در قسطنطنیه و بغداد توقف کرده باسر زراعت و فلاحات و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه گردیده جمعیتی بسیار از ارامنه بطرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق العاده برایشان حاصل گردید.

آن عده که بایران آمده و در جلفا مسکن گرفته در اوایل بعنعت و علوم معروف و کم کم در همه شهرهای ایران متفرق شدند تا آنکه در زمان نادر شاه این جماعت اهمیت را بدرجه رسانیده ولیکن بعد از کشته شدن نادر شاه بواسطه فتنه و اغتشاش ایران صدمه بزرگی بآنها رسید که اکثر آنها فراری شدند.

جماعت کثیری هم به نسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا بمدارج عالیہ نایل آمدند بالجمله این طایفه در هر مملکتی نام نیکی بخود جلب نموده و خود را محبوب اهالی آن مملکت نمودند تا آنکه در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دوات واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به طرد و نفی و قتل آنها داد هر یک که توانستند خود را بطرف و گوشه انداخته عده هم بایران آمدند از آنجمله در عداد مهاجرین یکی پرنس دادیان بود که نگارنده آنچه را که از او شنیده باین رشته وصل میکند.

موسی بیک کرد برادر بحری پاشا حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیح از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را درباره آرامنه که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاحت و تجارت بودند هر وقت که بعزم شکار سوار میشد هر گاه شکاری هدف گلوله او نمیشد یکی دو تا از اطفال آرامنه را هدف گلوله مینمود آرامنه عرایض تشکی و نظلم به آستانه سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد تا آنکه بتوسط قونسولهای خارجه مظلم و شاکی شدند از سده سنیه خلافت امر باحضار موسی بیک صادر گردید که در اسلامبول او را بتحت محاکمه در آورند و نود و شش نفر شاهد از مسلمانان و آرامنه با او وارد اسلامبول گردیدند حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که آدم بیغرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان راپورت این امر را خواست پرنس دادیان راپورت را این طور داد که امروز طایفه آرامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت بدولت مشغول برای خاطر یک نفر ظالم اگر چه برادر بحری پاشا باشد شایسته نیست جمعی را از معدلات سلطان مایوس کرد هر گاه معدلت سلطان موسی بیک را مجازات و کیفر ندهد آرامنه شورش خواهند نمود . . . در این اثنا پرنس دادیان برای قوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت به اطریش نمود در غیاب او امر موسی بیک منقلب گردید ظالم خادم بقلم رفت نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند حکم مجازات درباره شهود صادر گردید بحری پاشا برادر خود موسی بیک را با چهل نفر سوار بطرف کوتاهیه حرکت داد آرامنه از سلطان مایوس گردیدند تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی بیک سفراء خارجه متفقاً رفتند بعمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید تانیا موسی بیک محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود سابقه اعمال او را قونسولها تصدیق کردند و بسطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده است بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف کرد که موسی بیک را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند پس از محاکمه محکوم شد بنفی ابدی که در مکه متوقف و محبوس باشد اگر چه شهود بری الذمه و آرامنه از سلطان راضی شدند لیکن کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع ببعض اقدامات که مقدمه شورش بود شد پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول کرد بحری پاشا بسطان عرض کرد که محرک شورش آرامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپرتی است که ششماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکنند آرامنه شورش خواهند نمود . پرنس دادیان بیک روز بر حسب عادت که به بابعالی میرفت بقراول خانه حساء پاشا مستحفظ و

یلدوز که در آنجا پرنس را خواست پس از قدری مذاکره گفت وزیر نظمیہ با شما کار مهمی دارد اول بروید نزد او پرنس دادیان از رفتن بدربار منصرف و رفت نزد وزیر نظمیہ پس از ملاقات وزیر نظمیہ گفت بحکم سلطان محبوسید زیرا که شورش آرامنه را شما باعث شدید بهر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیہ محترماً محبوس بود آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش بتقاضای او نداد تا آنکه در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر با شتاب گذشت لذا باز بیائید سر خدمت و مشغول کار خود باشید یا بعد لیره هم بانسان عثمانی باو عطا شد و یکمرتبه هم از درجه که داشت بالا رفت زمانیکه پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند بدولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده حالا که بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چندماه حبس کردید من دیگر خدمت نمیکنم و از خدمات نظامی استعفاء میخواهم تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد بالاخره دوماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و اراده سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ فلذا با شہرت گرفته وزیر نظمیہ و جمعی از اعیان از او مشایعت نمود محترماً از اسلامبول حرکت و روانه ایتالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد چون شاهزاده خانم زن پرنس با زن قوام السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطیش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن بایرانرا باو نمود پرنس بعزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و بناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد شاهزاده خانم زوجه پرنس به انیس الدوله زن شاه نیز معرفی شد چون مشارالیهها دختر کنت سهجین از معاریف مملکت بجا رستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم مینمود فلذا طرف شور و دوستی انیس الدوله واقع شد خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصرالدین شاه بعض اوقات یار و تحقیقات از او مینمود صدراعظم ایران امین السلطان نیز تا یک اندازه خوش رفتاری مینمود ولیکن از جهت دوستی پرنس با امین الدوله سوء ظنی باو بهرسانید در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلید بیک گرد بود که از دوستان بحری پاشا بود بسطان عبدالحمید رایورت داد که پرنس دادیان آمده است بایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای آرامنه امتیازی بگیرد وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین الدوله باو مرادوات مخفی دارند الی آخره سلطان عثمانی که عده بسیاری از آرامنه به اشاره او در یک روز بقتل رسیدند و اگر جلو گیری سفراء خارجه نبود یک نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمیمانند و آنهمه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود البته از خواندن این راپورت بخبال افتاد علیهذا اولاً از طرف سوریا پاشا منشی پاشا سلطان بیک تلگراف به پرنس دادیان مخابره شد که سلطان شما را میخواهد البته بیائید اسلامبول پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد تا نیا از طرف بدر زن پرنس کنت سبی جینی تلگرافی مخابره شد که اگر نیائید در حق خودتان بد گردید پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت امتناء

اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق رابورت سفیر کبیر خلید پاشا گردید فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیر خارجه بسفارت مخبره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید خلید بیگ به ناصرالدین شاه اظهار کرد ناصرالدین شاه هر وقت بیگ عذری جواب میداد تا آنکه یک روز میرزا ابوترابخان نظم الدوله پرنس را ملاقات نموده باو گفت شاه فرموده است که چندی در سری ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانه عثمانی میخواهند تو را بگیرند بمدر اعظم امین السلطان سپرده ام که تلگراف کند و کار را اصلاح نماید بالجمله امین السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما نمیتوان بدون جهت او را مأخوذ داشت مگر آنکه جانی و یا مقصر دولت باشد در جواب مخبره نمودند که پرنس نه جانی است و نه مقصر بلکه طرف اعتماد و محبت سلطان است اما چون مرخصی گرفته و نوکر دولت است فلذا سلطان او را خواسته است ناصرالدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمیگذارم جبراً او را ببرید باز تلگراف شد که تاملت تبعیت او که پنج سال است منقضی نشود کار باور جوع نکند رهول و مواجبی هم باوندید و مایه او را که در اسلامبول داشت توقیف کردند و نگذارند از خانواده خودش هم کمکی باو بشود پرنس پولی در بانک اطیش داشت آنرا هم توقیف کردند امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد ناصرالدین شاه محرمانه یکدفعه بتوسط امین الدوله چهارصد تومان و یکدفعه هم بتوسط امین السلطان پولی برایش فرستاد انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی کرد و توازان طیب مخصوص شاه را برایش فرستاد تا آنکه بهتر شد و پرنس در هر اداره که کارخواست باوندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند در اداره کمیانی امنیه کارخواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجب میدادند لذا پرنس از لابی دروکالت دهاوی وارد شد چند کار بزرگ از پیش برد و پولی جمع کرد امین الدوله پستخانه را باو واگذار کرد قوائینی در پستخانه برقرار کرد که هنوز باقی است لیکن پس از ششماه باز سفارت عثمانی در مقام بازخواست بر آمد لذا پرنس بحکم شاه استعفاء داد .

دوروز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهارشنبه بود شاه در قلعه از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند .

در زمان مظفرالدین شاه که نصر السلطنه وزیر گمرک شد پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرارداد هفت ماه و نیم در گمرک ماند باز عثمانیها عقبه کردند او را از کار انداختند پس از گذشتن مدتی قلیل پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید تذکره تبعیت دولت ایران باوداده شده و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً در کار بودند (۱) .

بواسطه تقرب پرنس دادیان بسوی پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود آرامنه در ترقی و در ازدیاد بودند در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها بخیال افتادند که باین بهانه بین ملت و دولت نفاقی اندازند و (۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او بایران بعد از این ذکر میشود .

مظفرالدین شاه را درباره علماء متغیر کنند لذا صورت استشهادی در اسلامبول و کردستان درخفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرك شده است ارامنه را بر قتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء يك كالسكه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیک بسجده سلطان ترکید و يك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند در این ایام در طهران عباسعلی خان شوکت صورت استفتائی نوشت و از آقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال باینمضمون بود :

چيست حکم کسیکه محرك شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام (صورت جواب قریب باین مضمون بود) هر کس که محرك شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد بنص شریفه قرآن قتل و صلب و نفی است الخ

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند جنابش بواقعه مسبوق و کاغذ را دورانداخته متغیر شده و فوراً در مقام علاج بر آمده و بتوسط جناب آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه بر ما متغیر خواهد شد و زحمات ما بهدر خواهد رفت دیگران جناب اعتماد الاسلام آقا سید علاءالدین داماد دیگر آقای بهبهانی را دیده او را محرك شدند که آقای بهبهانی را ملاقات کند لیکن جناب آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه لازم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قلب که همه کس میداند ترسانید تا آنکه آقای بهبهانی بنفس نفیس خود بسفارتخانه عثمانی رفت و بهر قسم بود استفتاء را گرفته پاره کرد و فرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء يك روزی موجب قتل من میشود و باعث اضرار و فتنه باری خورده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی و مزده معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعه تکفیر .

نگارنده که این بیان را بطریق اختصار باجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق العاده شامل همگی گردید . دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سرداران فرعی معزالسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مفتخم و سایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسون و غیرها را با خود کنیم و نیز تجارخانه های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیره ما را با خود متحد کنیم که در موقع مفید افتد .

دیگر آنکه از قراریکه مسموع میشود از طرف روسها بعض اقدامات میشود و بعضی را پول میدهند نمیدانیم مقصود از این پولها چه میباشد و روسها برای چه پول خرج میکنند آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا میکنند جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح اداره دولت گروهی در خیال عزل عین الدوله و نصب امین السلطان میباشد اینها هیچ کدام راجع بروس نمیشد خرج کردن روس و انگلیس و دلسوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است .

جناب ذوالریاستین فرمود پول دادن انگلیس و روس را بعضی منهم شنیده ام لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد نگارنده گفت من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن بطور قطع و یقین میدانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده اند و جنابش رد